

در حالی است که مسئولیت اقامه عدل متوجه همگان است و حتی اگر یک نفر به تنهایی بر این تکلیف قدرت داشته باشد، واجب است آن را به انجام رساند. همچنین آیات سه‌گانه‌ای که در ابتدای این بند به عنوان دلیل بر تأسیسی بودن عدالت از طرف نویسنده مطرح شده، خود گواهی بر استغراقی بودن این خطابات است.

مصنف محترم می‌گوید: «[...] بنابراین امر تأسیسی و مولوی به عدل‌ورزی و اقامه قسط در جامعه اسلامی افزون بر بعد فردی - در اموری که از عهده فرد برمی‌آید - دارای بعد اجتماعی است و جامعه اسلامی و در رأس آن نظام و حکومت اسلامی وظیفه‌مند برقراری عدالت و امتثال امر به استقرار قسط است» (واعظی، ۱۵۲)، درحالی‌که اگر خطاب مجموعی باشد، با وجود قدرت یک فرد، بی‌همراهی سایرین تکلیف ساقط است. از طرفی تعلق تکلیف به حکومت و نظام منوط به اثبات تعلق تکلیف به اشخاص حقوقی است که تخریج فقهی آن خود معضل قابل توجهی است. از سوی دیگر، چنانچه عدالت اجتماعی، آن چنان که اسلام بدان دستور داده، ماهیت اختراعی جدید و متفاوتی از دریافت عمومی باشد، مشکل تعارض عقل و نقل جدی خواهد بود، درحالی‌که اگر عدالت اجتماعی، که در ادله شرعی بدان امر شده، ارشادی باشد، چنین تعارضی رخ نخواهد داد.

## چالش‌های نگاه حداکثری

مصنف بر این باور است که نگاه حداکثری، که شریعت را مشتمل بر عدالت اجتماعی می‌داند، با دو مشکل اساسی مواجه است: نخست آنکه هرچند در زندگی فردی اختلاف فتوا مشکل ساز نیست، مسئله عدالت اجتماعی به عنوان یک مسئله کلان اجتماعی نباید دچار اختلاف فتوا شود؛ دوم آنکه نفس فتوا و حکم شرعی قانون نیست، بلکه منابع قانون است. (همان، ۱۵۲ و ۱۵۳). غافل از آنکه اشمال شریعت بر عدالت، که نویسنده در بند دوم بر اساس تأسیسی بودن عدالت از آن دفاع کرده است، به معنای اشمال فتاوا بر آن نیست. همان طور که نویسنده شریعت را منبع قانون می‌شمارد، شریعت از منابع فتواست نه نفس آن، و محذور اختلافات فتاوا نیز اساساً باید در موطن دیگری حل شود. بی‌شک مسئله نکاح از مسائل شرعی است و شریعت بی‌کم‌وکاست مشتمل بر آن است، و از طرفی اختلاف فتاوا در آن ممکن است طرفین را دچار مشکل کند، آیا این محذوری برای نگاه حداکثری به نکاح شمرده می‌شود؟ چنانچه عدالت اجتماعی مسئله‌ای شرعی باشد، باید برای اختلاف فتاوا در آن راهکاری یافت و این در هر مسئله کلان اجتماعی که شرع مقدس در آن ورود داشته، وجود دارد. از سوی دیگر، هرچند تمایز بین شرع و قانون تمایزی موجه است، از نگاه حداکثری رجوع به هر منبعی غیر از شرع در مقوله عدالت اجتماعی فاقد جاهت شرعی است و توجه به مصالح عینی و متغیرات اجتماعی هرگز نباید قید و شرط آن واقع شود.

## نسبت عرف و عدالت اجتماعی

نویسنده در بند پنجم از بخش (۳-۴)، وارد بحث دقیق نقش ارتکاز عرفی در استنباط عدالت اجتماعی می‌شود. هرچند عنوان (۳-۴) «نظر نگارنده» است. نویسنده کتاب پس از ذکر سه دیدگاه بدون اتخاذ موضع، از مسئله عبور می‌کند، درحالی‌که بدون انتخاب نظر در این موضع، نظریه‌پردازی درباره نسبت شریعت با عدالت اجتماعی با خأ اساسی روبه‌رو است. پرسش اساسی این بند، آن است که «آیا عدالت عقلی یا عدالت عرفی ظرفیت و توان آن را دارد که مانع تمسک به اطلاق و عموم یک دلیل شرعی شود یا مانع تأثیرگذاری یک فتوا و حکم اولی